

# دویدن در پی آواز هستی

تأملی بر جهان و زبان **مارتین هایدگر** در پنجاهمین سال درگذشتش



**تک‌نگاری**

**علیرضا پیروزان**

دکترای مطالعات فرهنگی

سخن گفتن از مارتین هایدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹)، گویسی قدم گذاشتن در جنگلی مه‌آلود است که در آن نور و سایه مدام از هم عبور می‌کنند. هایدگر خود در «درآمدی بر متافیزیک» هشدار می‌دهد که تفکر، راه‌های آسان را نمی‌پذیرد و تنها از جایی آغاز می‌شود که انسان حاضر باشد در برابر پرسش‌اش اساسی «بودن» بایستد. او می‌نویسد: «پرسش از هستی، بنیادی‌ترین و دور از دسترس‌ترین پرسش است.»

شاید علت شور و جذایت اندیشه او همین باشد: گشودن دوباره پرسشی که از نظام در دست فلسفه‌فراموش شده بود. اما این بازگشایی، نه تکرار پرسش‌های کهنه، بلکه بازآفرینی شکلی نو از اندیشیدن است. اندیشیدنی که به تعبیر او در «چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟» چنین توصیف می‌شود: «آنچه از ما بیشتر می‌گریزد همان چیزی است که بیش از هر چیز نیازمند آتیم.»

هایدگر صرفاً احیای یک مسأله انتزاعی یونانی نیست، بلکه تلاشی است برای فهم وضع تاریخی انسان مدرن. او بارها تصریح می‌کند که تاریخ متافیزیک غرب، تاریخی است که در آن موجودات هرچه بیشتر موضوع شناخت، تصرف و محاسبه شده‌اند، اما خود «بودن» در پس این اشتغال عظیم پنهان مانده است. از این منظر، پروژه او نه عقبگردی باستان‌گرایانه، بلکه مواجهه‌ای ریشه‌ای با بحران معنای انسان در جهان جدید است.

**فراموش شدن هستی**

هایدگر در «هستی و زمان» (۱۹۲۷) به صراحت اعلام می‌کند «حقیقت فلسفه از پریش‌ناپذیر بودن سوبه بنیادی هستی پدید آمده است». با این‌حال، پرسش او فقط این نیست که «هستی چیست؟» بلکه این است که چگونه «هستی» برای انسان ممکن می‌شود؟ هایدگر مفهوم «دازاین» (Dasein) را پیش می‌نهد؛ واژه‌ای که ترجمه‌ناپذیر است، اما اغلب به «برجاهستی» انسانی یا «آنجا بودن» برگردانده می‌شود. هایدگر می‌نویسد، «دازاین در هر صورت از آن من است». یعنی، شیوه بودن انسان همواره از درون پکتایی و امکان‌های وجودی او فهمیده می‌شود، نه با تعاریف کلی و بیرونی.



این «بودن-در-جهان» بنیاد تفکر هایدگر است: آنجا که هر انسان، جهان را نه به عنوان یک ابزار، که به مثابه بستری از معانی زیسته و گشوده تجربه می‌کند. او در توصیف این ساختار می‌گوید: «دازاین، بودن در جهان است». در اینجا، جهان، بیرون نیست؛ جهان همان بستر معنایی است که در آن نفس می‌کشیم. در تحلیل مشهور «ابزارمندی» نیز همین منطق دیده می‌شود. هایدگر میان آنچه صرفاً «حاضر و آماده» است و آنچه در بستر عمل «آماده» به کار تجربه می‌شود، تمایز می‌گذارد. اهمیت این تمایز فقط در فلسفه‌اشیاء نیست، بلکه در این است که نشان می‌دهد نسبت‌تأخرین ما با جهان، نسبت تماشاگر-با ابزاره نیست. ما اول با جهان

انسان تنها وقتی می‌تواند امکان‌های خود را با اصالت برگزیند که فناپذیری خویش را نه پنهان، بلکه تصدیق کند. یکی از بخش‌های مهم کتاب «هستی و زمان»، تحلیل «زمان‌مندی» است. او می‌نویسد: «زمان‌مندی معنای اولیین هستی دازاین است». اینجا زمان، ساعت و دقیقه نیست؛ بلکه ساختاری وجودی است که امکان تجربه آینده، گذشته و اکنون را پدید می‌آورد. هایدگر با این فرض بنیادین، راه را برای تحلیل‌های اگزیستانسیالیست‌ها و از این‌جا فلسفه راز نو با زمان پیوند داده است.

**حقیقت به مثابه انکشاف**

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های هایدگر،



**پرسش از هستی**
**هستی**
**نزد هایدگر صرفاً**

**احیای یک مسأله انتزاعی یونانی نیست، بلکه تلاشی است برای فهم وضع تاریخی انسان مدرن.**

**او بارها تصریح می‌کند که تاریخ متافیزیک غرب، تاریخی است که در آن موجودات هرچه بیشتر**

**موضوع شناخت، تصرف و محاسبه**

**شده‌اند، اما**

**«بودن» در پس این اشتغال عظیم پنهان**

**مانند است. این منظر، پروژه**

**او نه عقبگردی**

**باستان‌گرایانه،**

**بلکه مواجهه‌ای**

**ریشه‌ای با بحران**

**معنای انسان**

**در جهان جدید**

**است**

تعریف دوباره «حقیقت» است. در «هستی و زمان» و سپس در مقاله مشهور «درباره جوهر حقیقت»، او بر این باور است که حقیقت پیش از آنکه «طابق ذهن و عین» باشد، نوعی «گشودگی» است. او می‌گوید: «ذات حقیقت، آزادی است». یعنی، حقیقت در وهله اول، آزاد شدن و گشوده شدن هستی برای انسان است. در این دیدگاه، حقیقت یعنی «پدیدار شدن»، یعنی کنار رفتن پرده‌ای که هستی را پنهان می‌کرد. اصطلاح یونانی aletheia که هایدگر احیاء می‌کند، به معنی «ناپوشیدگی» است. او توضیح می‌دهد که انسان تنها زمانی می‌تواند ادعای «صدق» کند که پیشتر در این گشودگی ایستاده باشد.

از این حیث، نقد هایدگر به تلقی کلاسیک حقیقت، نقدی پرمناقص به معنای محدود کلمه نیست، بلکه تذکری است نسبت به شرط امکان هر منطق و هر گزاره. اگر امری پیشتر در افق گشودگی پدیدار نشده باشد، اساساً نمی‌تواند موضوع تصدیق یا تکذیب قرار گیرد. پس گزاره صادق، مرتبه‌ای ثانوی از حقیقت در خدمت استماع‌اند؛ گوش سپردن به آنچه در زبان، پیش از تصرف مفهومی، خود را می‌نمایاند. بدین ترتیب، شعر هنر بدل به عرصه‌هایی می‌شوند که در آنها «حقیقت هستی» رخ می‌دهد. هایدگر در جستار معروف «سراغآز کار هنری» (۱۹۵۰) می‌نویسد: «آثر هنری دنیایی را به روی انسان می‌گشاید». این «گشودن» همان رخداد حقیقت است؛ نوعی کشف که نه از راه مفاهیم منطقی، بلکه از طریق نیروی آشکارکننده شعر و هنر ممکن می‌شود. از این منظر، آثر هنری صرفاً ابزارهای زیباشناختی نیست، بلکه مکانی است که حقیقت می‌تواند در آن «خانه» کند. .

**تفکر متأخر و چرخش شاعرانه**

پس از «هستی و زمان»، مسیر فکری هایدگر دگرگون می‌شود. او از تحلیل‌های وجودی انسان به پژوهشی بنیادی‌تر درباره خود «هستی» روی می‌آورد و مسیرش به سوی آنچه مفسرین «چرخش» نامیده‌اند، متمایل می‌شود. در این دوره، زبان نقش بنیادی‌تری می‌یابد. در «نامه در باب اومانیسزم» (۱۹۴۷) او می‌نویسد: «زبان

خانه هستی است». این گزاره کلیدی، یکی از پرغژودترین انگاره‌هایی است که تفکر معاصر به ارث برده است. در این دیدگاه، زبان ابزار نیست؛ بلکه جایی است که هستی خود را بازگو می‌کند. این بدان معنی است که زبان «محل ظهور» انسان، تنها از طریق تکلم و استماع در بدن معنی‌ساز می‌شود. او تأکید می‌کند: «ما به زبان صحبت نمی‌کنیم؛ زبان است که ما را صحبت می‌کند.» در این دوره، توجه هایدگر به هولدرلین (۱۸۴۳-۱۸۷۷) نیز صرفاً علاقه‌ای ادبی نیست. او شعر هولدرلین را جایی می‌بیند که در آن زبان هنوز به تمامی به ابزار اطلاع‌رسانی یا بیان روانشناختی فروگذاشته نشده است. شعر، برای او، مجالی است که در آن نامگذاری اصیل رخ می‌دهد؛ آن نامگذاری‌ای که چیزی را صرفاً برحسب‌گذاری نمی‌کند، بلکه آن را در نحوه پدیدارشدن و خود-آشکارشدنش حفظ می‌کند. از همین روست، پرسش هایدگر درباره فنساور (متأخر از نوزدیک می‌شود، بی‌آنکه یکی در دیگری حل شود، تفکر و شعر هر دو در خدمت استماع‌اند؛ گوش سپردن به آنچه در زبان، پیش از تصرف مفهومی، خود را می‌نمایاند. بدین ترتیب، شعر هنر بدل به عرصه‌هایی می‌شوند که در آنها «حقیقت هستی» رخ می‌دهد. هایدگر در جستار معروف «سراغآز کار هنری» (۱۹۵۰) می‌نویسد: «آثر هنری دنیایی را به روی انسان می‌گشاید». این «گشودن» همان رخداد حقیقت است؛ نوعی کشف که نه از راه مفاهیم منطقی، بلکه از طریق نیروی آشکارکننده شعر و هنر ممکن می‌شود. از این منظر، آثر هنری صرفاً ابزارهای زیباشناختی نیست، بلکه مکانی است که حقیقت می‌تواند در آن «خانه» کند. .

**انکشاف عصر و جالش پیش‌رو**

در اندیشه متأخر هایدگر، دغدغه فناوری یکی از مهم‌ترین سوبه‌هاست. در مقاله «پرسشی در خصوص فناوری» (۱۹۵۴) او فناوری را نه ابزار، که «شیوه‌ای از انکشاف» می‌داند. اما این شیوه انکشاف، با خطر همراه است. خطر اصلی، تسلط یکجانبه



این شیوه انکشاف بر تجربه بشری است؛ اینکه تنها یک شیوه از حقیقت، همه شیوه‌های ممکن دیگر را خاموش کند. هایدگر هشدار می‌دهد که این «فراموشی امکان‌های دیگر»، نوعی انسداد در خود

حقیقت است. به باور هایدگر، فناوری جهان را در قالب «ذخیره‌گاه» می‌بندد؛ یعنی هر چیزی، از جمله انسان، به منابعی قابل بهره‌برداری بدل می‌شود. او می‌گوید: «چهارچوب‌بندی، یک گردآوری است که انسان را به چالش می‌کشد تا واقعیت را به عنوان ذخیره پایدار آشکار کند.» اهمیت این بحث امروز شاید حتی از زمان خود هایدگر بیشتر شده باشد. در جهانی که داده، الگوریتم، بهره‌وری و قابلیت محاسبه معیارهای مسلط، فهم واقعیت شده‌اند، هشدار او درباره تقلیل موجودات به «منبع» معنایی تازه می‌یابد. انسان معاصر نیز در معرض آن است که خود را تنها از خلال کارکرد، بازده و قابلیت بهینه‌سازی بفهمد. از این منظر، پرسش هایدگر درباره فنساور (متأخر از نوزدیک می‌شود، بی‌آنکه یکی دعوتی است به هوشیاری نسبت به نوع نگاهی که جهان را برای ما تقسیم‌ری می‌کند. مسأله این نیست که آیا از فناوری استفاده می‌کنیم یا نه؛ مسأله این است که آیا اجازه می‌دهیم تنها زبان ممکن برای فهم جهان، زبان محاسبه‌بایسد؟ یا این حال، او در همان مقاله اشاره می‌کند که در دل خطر، «جات» نیز نهفته است. یعنی اگر فناوری را به مثابه شیوه‌ای از «گشودگی» دریابیم، می‌توانیم شیوه‌های دیگری از «بودن» را نیز احیا کنیم. از جمله راه هنر، شعر و اندیشیدن.

**گسترش اندیشه در انچام**

هایدگر در دوران پسین تفکرش به مفهوم «رویداد اختصاص» (Ereignis) می‌رسد. این واژه، که ترجمه‌اش دشوار و گاه ناممکن است، در آثار مهمی مانند «آفاداتی به فلسفه» «محور اندیشه اوست. در این نگرش، هستی نه یک ابزار است و نه یک موجودیت خاص؛ بلکه نوعی «خداد» است که در آن، انسان و جهان به هم «تعلق» می‌یابند. او می‌نویسد: «رویداد اختصاص، رویداد تصاحب متقابل هستی

## کتاب

و انسان است.» همین‌جا باید افزود که دشواری نشر متأخر هایدگر تصادفی نیست. او عمداً از زبان تثبیت‌شده متافیزیک فاصله می‌گیرد، زیرا بر این باور است که واژگان سنتی، خود بخشی از همان تاریخی هستند که «هستی» را به حضور در دسترس و قابل‌تصرف فروگذاشته‌اند. بنابراین، نوآوری زبانی او، هرچند برای خواننده دشوار و گاه آزاردهنده است، اما جزئی از پروژه فلسفی اوست. او می‌کوشد زبانی بیافریند که نه فقط درباره هستی سخن بگوید، بلکه تا حدی در شیوه گفتن نیز از سلطه مفاهیم کهنه فاصله بگیرد.

این اندیشه، ادامه همان مسیر گشودگی حقیقت است، اما اکنون با لحنی رازآلودتر، شاعرانه‌تر و یادبگال‌کنی. در این افق، انسان دیگر مرکز نیست؛ بلکه شریک رخدادی است که او را در امکان‌های بنیادی‌تری از بودن قرار

می‌دهد. چنین برداشتی بر بسیاری از فلسفه‌سپاساخترکار. از جمله ژاک

دریدا، ژان-لوک نانسی و ژان-فرانسوا لیوتار. اثری ژرف داشته و زمینه اندیشه «دیگرگون‌شدگی سوژه» در اواخر سده بیستم را شکل داده است.

**افق‌های گشوده**

تأثیر اندیشه هایدگر را نمی‌توان در چند جمله خلاصه کرد. او بر فلسفه وجودی، هرمنوتیک، پدیدارشناسی، الهیات معاصر، نظریه هنر، فناوری‌پژوهی و حتی علوم شناختی اثر گذاشته است. با این همه، میراث هایدگر همواره با پرسش‌ها و مناقشات دشوار نیز همراه بوده است. نسبت او با سیاست، بویژه پیوند کوتاه‌مدتش با ناسیونال‌سوسیالیسم، مسأله‌ای است که هیچ ارزیابی جدی از کار او نمی‌تواند نادیده بگیرد. هرچند تفسیر دامنه و معنای این نسبت همچنان محل نزاع است، اما در حوزه پژوهش‌های روش‌شناسی فلسفه، هایدگر باید با آگاهی انتقادی و با تفکیک دقیق میان قدرت فلسفی پرسش‌های او و مسئولیت تاریخی مواضع سیاسی‌اش انجام شود. همین تنش است که مواجهه با او را دشوار اما ضروری می‌کند: اندیشمندیی که در اوج قدرت مفهومی، مسأله‌ای اخلاقی و تاریخی نیز پیش می‌نهد و از خواننده می‌خواهد هم‌زمان هم مقنون عبق پرسش باشد و هم هشیار سایه‌های سنگینی که بر این میراث افتاده است.

اما میراث او فقط مجموعه‌ای از پاسخ‌ها نیست؛ بلکه مهم‌تر از آن، احیاء نوعی شیوه اندیشیدن است: شیوه‌ای که بر پرسشگری مداوم، گشودگی و زیستن در مرز امکان‌ها تأکید می‌کند. هایدگر در سخنرانی «ساخت تفکر سکنی گزیدن» می‌گوید: «انسان بودن یعنی سکنی گزیدن» این بیان ساده اما عمیق، شاید بهترین جمع‌بندی از جهان او باشد؛ این واژه، که ترجمه‌اش دشوار و گاه ناممکن است، در آثار مهمی مانند «آفاداتی به فلسفه» «محور اندیشه اوست. در این نگرش، هستی نه یک ابزار است و نه یک موجودیت خاص؛ بلکه نوعی «خداد» است که در آن، انسان و جهان به هم «تعلق» می‌یابند. او می‌نویسد: «رویداد اختصاص، رویداد تصاحب متقابل هستی

# هایدگر ایرانی

**علی میرسپاسی در کتاب فراملی‌گرایی در اندیشه سیاسی ایرانیان به نقش و موقعیت احمد فردید در تفکر معاصر ایران می‌پردازد**

**بازخوانی**

**سمیرا قزوینی**

روزنامه‌نگار

نام هایدگر در ایران با نام سیداحمد فردید گره خورده است، به‌گونه‌ای که او را به عنوان «هایدگر ایرانی» می‌شناسند. فردید که به گفته داربوش شایگان «یک آشوبگر مادرازاد بوده»، به دلیل سواوس‌های بیش از حد کمتر اثر مکتوبی از او به جا مانده و به «فلیسوف شاهای» معروف است، با سخنرانی‌ها و جلسات هفتگی‌اش معروف به «حلقه فردیده»، تأثیری شگرف بر اندیشه معاصر ایران گذاشت، او نیز مانند هایدگر هم مخالفان سرسختی دارد که شخصیت و افکارش را آماج تندترین حملات قرار می‌دهد و هم مدافعان غیوری که او را یگانه متفکر ایران معاصر می‌دانند. خودش درباره راه و رسم فکری‌اش گفته: «راه و رسم من هرمنوتیک است. فلسفه من گذشت نظری از اگزیستانسیالیسم است. من موضع منفی نسبت به کانت یا هگل را برانگیزم و چپ دارم و هیدگر را با اسلام تفسیر می‌کنم.»

علی میرسپاسی، استاد مطالعات خاورمیانه دانشگاه نیویورک در کتاب «فراملی‌گرایی در اندیشه سیاسی ایرانیان؛ زندگی و زمانه احمد فردید» که انتشارات «طرح نو» به تازگی آن را با ترجمه یاسر فرارشاهی‌نژاد و حمید رضایی یزدی منتشر کرده، با تمرکز بر چهره پیچیده و بحث‌برانگیز فردید، تلاش می‌کند ریشه‌ها و پیامدهای نوعی خاص از اندیشه سیاسی را بررسی کند که در نسبت با مدرنیته، غرب و مفهوم «هویت ایرانی» شکل گرفته است.

به اعتقاد میرسپاسی، نقد هایدگر به مدرنیته انگیزه یا موتور محرک مستشرق بود که اندیشمندان چون هانری کرین، اقبال لاهوری و پس از آنها فردید را علیه مدرنیته برانگیخت. میرسپاسی با اشاره به پیشینه تربیتی و خانوادگی فردید می‌نویسد: «او از یک سو با مدرنیزاسیون پرستاب و ترقی خواه مواجه شده بود و از دیگرسو، کوله‌باری از آموخته‌های مذهبی دوران کودکی‌اش را به دوش می‌کشید. شاید به دلیل همین موقعیت متناقض بود که دریافت روشنفکران غربی مشهوری چون برگسون، هانری کرین و مارتین هایدگر سخت متناقض عقل‌گرایی مدرن غربی بوده‌اند و با احساس نزدیکی به افکار این اندیشمندان، نظریه روشنفکرانه جدیدش را قوت بخشد.»



**علی میرسپاسی**

**در کتاب**

**«فراملی‌گرایی در**

**اندیشه سیاسی**

**ایرانیان؛ زندگی**

**فردید» با تمرکز**

**بر چهره پیچیده و**

**بحث‌برانگیز فردید،**

**ریشه‌ها و پیامدهای**

**نوعی خاص از**

**اندیشه سیاسی را**

**بررسی کند که در**

**نسبت با مدرنیته،**

**غرب و مفهوم**

**«هویت ایرانی»**

**شکل گرفته است**



**فراملی‌گرایی**

**در اندیشه سیاسی**

**ایرانیان**

**زندگی و زمانه احمد فردید**

**نویسنده: علی میرسپاسی**

**مترجمان: یاسر فرارشاهی‌نژاد،**

**حمید رضایی یزدی**

**انتشارات: طرح نو**

**تعداد صفحات: ۴۸۰ صفحه**

**قیمت: ۱۳۹۰۰۰ تومان**

جایش بگذارد.» منظور از دیروز آغاز غرب‌زدگی است که با فلسفه یونان آغاز می‌شود. از نظر فردید امروز زمانه طاغوت است و منظور از «امروز» دوران پساناسانس و روشنگری است که بشردمعی است سازنده و نهاد تاریخ است و «فردا» زمان انتظار است، یعنی زمانی که مقدر است زوال آدمی تا ظهور انقلابی معنوی ادامه یابد. در نهایت «پریروز» یا «پس‌فردا» زمان مملوت واحد است. بی‌هیچ ظالم و مفظومتی. پس‌فردا زمان انقلاب اولیا است؛ غرب نابود می‌شود و شرق معنای حقیقی تاریخی خود را به دست می‌آورد.